

حقایق جدید درباره مارگریت دوراس

در گفت و گو با لور آدلر

لور آدلر Laur Adler روزنامه نگار و مورخ فرانسوی، مشاور فرهنگی رئیس جمهور فرانسه از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲. تاکنون کتابهای متعددی درباره زندگی مشترک زوجه، روسپیگری و یک کتاب درباره آخرین روزهای ریاست جمهوری فرانسوا میتران به نام سالهای وداع منتشر کرده است. در سال ۱۹۹۸ او زندگی نامه مارگریت دوراس را نوشت و در آن اسرار فراوانی از زندگی دوراس را فاش کرد.

ترجمه: اصغر نوری



فرانسه را فراهم می کنند. او به شدت هوادار استعمار بود. حتی در تهیه یک کتاب درباره افتخار مستعمره ها به نام «امپراتوری فرانسه» شرکت کرد. و فقط در مورد الجزایر رفتار ضداستعماری از خود نشان داد و ریسک نگهداری اسلحه در خانه اش را پذیرفت.

رفتار او در زمان اشغال فرانسه خیلی روشن نبود. او مانند بسیاری از فرانسوی ها عمل کرد اما همیشه وانمود می کرد که آن را فراموش کرده است.

او بیشتر طرفدار مارشال پتن بود و در یک کمیسیون کتاب که از نزدیک تحت نظارت آلمانی ها اداره می شد، شرکت کرد. او مسئول اختصاص یا عدم اختصاص کاغذ به ناشرها بود. دوراس همیشه نقش خود را کوچک جلوه می داد و وانمود می کرد که فقط یک منشی جزء بوده است، اما این دروغ است. بدین ترتیب او تا پایان سال ۱۹۴۲ با بیازمانی که به وسیله آلمانی ها اداره می شد همکاری کرد در حالی که بعدها وانمود می کرد که یک عضو بزرگ گروه مقاومت بوده است. اما در واقع او در مقاومت شرکت کرد.

در سال ۱۹۴۳ او به عنوان یک رابط عمل کرد. قبول کرد ژاک پنه را که از آلمان فرار کرده بود، پناه دهد. کاری که بسیار خطرناک بود. چیزی که بعدها رخ داد، پیچیده تر بود. شوهر دوراس، روبر آنتلم Robert Antelme، دستگیر شده بود. آن زمان دوراس دیگر با او زندگی نمی کرد - او با دیونیس ماسکولا Dionys Mascola قرار ازدواج داشت - اما هنوز به روبر علاقه مند بود. بی وقفه دنبال او می گشت و برای به دست آوردن اطلاعات به مرکز گشتابو می رفت. بدین ترتیب او با مردی به نام دلوال Delval آشنا شد و او دوراس را از دستگیری شوهرش مطلع کرد. طی ماهها دوراس رابطه بسیار ویژه ای با این مرد داشت.

و آن وقت یک ماجرای مضحک اتفاق افتاد؟

در زمان آزادی فرانسه، دوراس با سماجت می خواست باعث دستگیری دلوال شود. دلوال به زندان افتاد. در اواخر جنگ او به همراه روبر آنتلم و دیونیس ماسکولا وارد حزب کمونیست شدند و بعد به خاطر لورفتشان از حزب اخراج شدند. در آن زمان به آنها خبر دادند که ژورژ سامپرن Jorge Semprun آنها را لو داده است. سامپرن این موضوع را رد کرد. اما این مساله کاملاً محسوس بود. شما یا تعمق در ازشیوهای خصوصی مارگریت دوراس، دریافته اید که «عاشق» آن چیزی که همه فکر می کردند، نبود.

در واقع دوراس با دوباره نویسی ماجرا به این شکل، انتقام خود را گرفت. ماجرا یک داستان عاشقانه نبود. مادر او دخترش را به عاشق فروخت نه به این خاطر که به پول احتیاج داشت. بلکه به خاطر پسرش که زیاد دارو مصرف می کرد. با این وجود، وقتی او پول را به خانه برگرداند، مارگریت برای اولین بار تاثیر بودن را در چشمان مادرش دید. من فکر می کنم اشتیاق نوشتن دوراس در این لحظه به وجود آمد.

مادرش باید خیلی ترسناک بوده باشد. به نظر می رسد او سلطه جو و بدخو بود. مارگریت در تمام عمرش سعی کرد او را دوست بدارد.

این تمایل به دوباره نویسی چندین باره یک کتاب را چگونه ارزیابی می کنید؟ مثلاً: سدی در برابر اقیانوس، عاشق و سپس عاشقی از شمال چین. این موضوع به خاطر وسوسه یک ماجرا نیست، بلکه او بیشتر سعی می کرد به وسیله جنگ تن به تن با زبان به فرم های گوناگون نوشتار دست یابد. تم در طرح دیگری جریان می یافت.

او در سبک خود تاثیرات گوناگونی را پذیرفته بود. به ویژه الیو ویترینی Elio Vittorini نویسنده و روشنفکر ایتالیایی، روی سبک او تاثیر قابل ملاحظه ای گذاشته بود. هم در زبان و هم در روش جای گرفتن درون شخصیت ها این تاثیر بعد از کتاب «کره اسب های تاریک» احساس شد. حداقل می توان گفت که دوراس یلافاصله به موفقیت دست نیافت.

او برای چاپ اولین رمانش با مشکل مواجه شد اما ریموند کنو Raymond Queneau که در گالیما کار می کرد، به استعداد او اعتقاد داشت و او را تشویق می کرد. با این وجود در طول چهارده یا بیست سال نویسندگی هیچ کس به او به عنوان یک نویسنده توجه نکرد. این موضوع مانع از نوشتن بیش از حد او نشد. چهار تا پنج ساعت در روز. و در حالیکه با بی اعتنائی بزرگی مواجه بود به چاپ کتابهای خود در تیراژ کم که از چند صد نسخه فراتر نمی رفت، ادامه می داد.

با «عاشق» که جایزه گنکور را برد و باعث شد جمعیت زیادی او را بشناسند، او خیلی تغییر کرد. می توان گفت که یک قیل و یک بعد از «عاشق» وجود داشت؟

در حقیقت این نوعی گسستگی بود، از آن به بعد او بیشتر به آن چیزی که می نوشت فکر می کرد تا به آن زندگی که گذرانده بود. او بیشتر از توتل های باشکوه تخیل استفاده می کرد مانند کاری که در کتاب «امیلی ال» کرده است. از طرف دیگر خود را به اندازه رئیس جمهور مهم تصور می کرد.

او فقیر بود و بعد ثروتمند شد. رفتار او با پول هم پیچیده بود؟ او در کافه ها و لجنرچی می کرد و در عین حال با کمک کردن به دوستانش که نیازمند بودند، خودش را بخشنده نشان می داد. اما در واقع رابطه بیمارگونه ای با پول داشت. باید قیمت و سالیس را می گفت؛ پولیور، دامن، ماشین و... و وقتی آشپزی می کرد، می گفت که هر غذا چقدر برای او تمام شده است.

روی چیزهای غیرمنقول خیلی سرمایه گذاری کرده بود و از ناکام ماندن این سرمایه گذاری به شدت می ترسید. تصور می کنم تحقیق شما تصویری را که از دوراس زیرورو کرده است

قبلاً مارگریت برای من یک نویسنده بزرگ بود که در دوران کودکی در یک مستعمره زندگی کرده بود. یک زندگی متمهده را سپری کرده بود و ریسک های زیادی کرده بود. مارگریت کنونی دختر بچه ای است با کودکی به هم ریخته که درد و رنج فراوانی کشیده است. صاحب مادری بی نهایت خشن که، مارگریت همه راهها را آزمود تا به او ثابت کند که وجود دارد. در آخرین کتابش، همین و تمام، در حالیکه رو به مرگ بود، فقط از مادرش حرف زده است.

چگونه به دوراس علاقه مند شدید؟ خیلی اتفاقی؛ چهار ده سال پیش وقتی رمان «سدی در برابر اقیانوس» را در کتابخانه یک آسایشگاه می خواندم. کتابهای دوراس را البته قبلاً خوانده بودم. که مرا به گریه انداخته بودند، فقط همین. اما این بار در رنج و عذاب وحشتناکی به سر می بردم - بچه ام را از دست داده بودم - خواندن این رمان، زمان را معلق کرد و مرا جای دیگری برد. پرسوناژ رمان که تنهایی خود را به آزادی تبدیل می کرد به من اجازه داد که آینده را پیش بینی کنم. ساخت بسیار کلاسیک کتاب و کاری که روی زبان آن صورت گرفته بود، احساساتم را برانگیخت.

پس به این ترتیب، هنگام بازگشت به پاریس، بلافاصله با دوراس ملاقات کردید. یک نامه به او نوشتم و آن را به خانه اش در خیابان سنت - بنوا Saint - Benoit بردم. فردای آن روز از من خواست که به ملاقاتش بروم. معمولاً روال کارش همین طور بود. به نامه هایی که دریافت می کرد با کمال میل پاسخ می داد.

اولین ملاقات چگونه گذشت؟ او به شدت هیجان زده بود. در مورد سیاست بحث می کرد. بیشتر تک گویی بود تا بحث. کمی غیر واقعی رفتار می کرد اما جذاب بود و همچنین سرگرم کننده چون افراد را مثبت و یا منفی ارزیابی می کرد. مثلاً من را مورد لطف قرار داد چون من در ملاکف Malakoff زندگی می کردم و او تئاتر آنجا را که یکی از نمایشنامه هایش در آن اجرا شده بود، خیلی دوست داشت. از طرفی من با مردی زندگی می کردم که او خیلی دوستش داشت. به همین اندازه، بچه های کوچک را هم دوست داشت و من وقتی به ملاقات او می رفتم باید دخترهایم را به همراه خودم می بردم. آیا از همان موقع ایده بیوگرافی را در سر داشتید؟

نه، بعداً. من در انتشارات گالیما پیش ایزابل گالیما Isabelle Gallimard و ترزا کرمیزی Teresa Cremisi کار می کردم. هر دوی اینها خواننده ی حرفه ای دوراس هستند. ما شخصیت جذاب و در عین حال تئاتر دوراس را به یاد می آوردیم و از خودمان می پرسیدیم که او واقعاً کیست؟

من فکر می کردم حالا که پیر شده و چیزی برای از دست دادن ندارد شاید به مصاحبه تن دهم. قبل از هر چیز می خواستم بدانم که میل نوشتن در او از کجا ناشی می شود. در مجموعه آثار او دیگرگونی فراوانی بود. این موضوع به این شباهت داشت که نویسنده دائم پوست عوض کند. قبلاً آثاری در مورد او نوشته شده بود؟

بله چندین مورد. اما این کتاب ها بیشتر انعکاس رمان های او بودند به جز کتاب «مارگریت دوراس یا شکیبایی قلم» که بیشتر یک رساله است تا یک زندگی نامه. از طرفی دوراس برای جلوگیری از آشکار شدن خود، همه کاری می کرد. روش کار شما چگونه بود؟

مارگریت نمی پذیرفت که چیزی در موردش بنویسند اما من دوباره به دیدن او رفتم. کتابهای او را به ترتیب زمان انتشارشان می خواندم و بعد در مورد آنها از دوراس سوال می کردم. گفتگوی ما ماه ها طول کشید و این گفتگوها نامنظم بود. ابتدا هر پنج شنبه بعد از ظهر همدیگر را ملاقات می کردیم بعد، وقتی که من کتاب آخرین سالهای ریاست جمهوری فرانسوا میتران را شروع کردم، از طریق مکالمه های تلفنی با او در ارتباط بودم و بعد از آن هیچ وقت او را ندیدم. یان آندره Yann Andrea در را به روی همه بست چون دوراس حالش خوب نبود.

به همین اندازه، ازشیوها را هم جست و جو کردید؟ از آرشیو گالیما استفاده کردم و به دیدن کسانی رفتم که او را می شناختند. ارتباط او با ناشران را مطالعه کردم و فهمیدم که دوست داشته ناشر شود. به آرشیوهای دیگری در فرانسه و ویتنام هم سر زدم و بالاخره ژان ماسکولا Jean Mascola، پسر دوراس، هفده کارتن دست نوشته ی نامرتب در اختیارم گذاشت که هرگز کسی آنها را نخوانده بود.

زندگی نامه ای که شما نوشته اید یک شخصیت مبهم از او ارائه می دهد که منش سیاسی و شخصی او همیشه روشن نیست. مثلاً در مورد استعمار...

دوراس تصور می کرد که مستعمره ها ثروت

